Balkh International Journal of Social Science

ISSN – P 3136 -9472 E: 3136- 9480
Vol. 1 NO.2 2025
URL: https://bjss.ba.edu.af/index.php/bjss

# تحلیل زبان‌شناسانهٔ استعارهٔ مفهومی عشق در جریان شعر عرفانی معاصر

## مطالعه موردی: غزلیات حیدری وجودی

# A Linguistic Analysis of the Conceptual Metaphor of Love in Contemporary Mystical Poetry: A Case Study of Ḥaidarī Wujūdī's Ghazals

**AUTHORS:** Shafiullah Salik[1], Amrullah Mohammadi[2]

1. Senior Teaching Assistant- Ph.D, Department of Persian /Dari language and literature, Education Faculty, Balkh University, Mazar-e-Sharif, Afghanistan.
2. Senior Teaching Assistant, Department of Persian /Dari language and literature, Education Faculty, Balkh University, Mazar-e-Sharif, Afghanistan.

Corresponding Author Name: Shafiullah Salik
Balkh University, Mazar-e-Sharif, Afghanistan

**Received: 22/2/2026 Accepted: 7/6/2026 Published: 02/8/2026**

## ABSTRACT

Conceptual metaphor, as one of the fundamental pillars of cognitive linguistics, refers to a process through which the human mind understands and structures abstract concepts by means of sensory experiences and concrete domains. Within this framework, metaphor is not merely a rhetorical or literary device; rather, it functions as a cognitive mechanism for conceptualizing the world and conveying complex experiences. Drawing on this theoretical perspective, the present study analyzes the conceptual metaphor of love in the ghazals of Haidari Wujudi, one of the

[1]. Email:salikshafi786@gmail.com
Orcid iD:0000-0003-4902-9122
[2]. Email:amrullahmohammad71@gmail.com
Orcid iD: 0009-0003-1841-7197

prominent contemporary mystical poets. It demonstrates that these metaphors, on the one hand, serve as tools for expressing inner emotions and, on the other hand, render the comprehension of complex and abstract notions of love more accessible and tangible for readers. The research adopts a qualitative methodology. The data were collected from Haidari Wujudi's ghazals, within which the conceptual metaphors of love were identified and analyzed. The findings indicate that by employing a wide range of source domains—largely derived from bodily and perceptual experiences—such as fire, light, the sun, garden, rose garden, spring, autumn, pain, illness, healing, war, martyrdom, king, refuge, burden, university, school, and spiritual guide, the poet succeeds in representing abstract and complex concepts of love in a concrete, perceptible, and comprehensible manner. These metaphorical mappings not only articulate the poet's personal and emotional experiences but also facilitate the processes of understanding and transmitting the intricate concepts of love. Overall, the results suggest that the metaphorical system in Haidari Wujudi's ghazals elevates the experience of love from the level of individual emotion to a cognitive, analyzable, and communicable domain.

***Keywords:***Contemporaryliterature, Conceptual metaphor, Cognitive linguistics, Haidari Wujudi, love, Mystical poetry.

## چکیده

استعارهٔ مفهومی به‌عنوان یکی از مبانی اساسی زبان‌شناسی شناختی، فرایندی است که بر اساس آن ذهن انسان مفاهیم انتزاعی را از طریق تجربیات حسی و ساختارهای عینی درک و صورت‌بندی می‌کند. بر بنیاد این رویکرد، استعاره صرفاً ابزار آرایه‌پردازی ادبی نیست، بلکه سازوکاری ذهنی برای مفهوم‌سازی جهان و انتقال تجربه‌های پیچیده است. این تحقیق با تکیه بر همین چارچوب نظری، با هدف تحلیل استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی، یکی از شاعران برجسته عرفانی معاصر، می‌پردازد و نشان می‌دهد که این استعاره‌ها از یک‌سو ابزاری برای بیان احساسات درونی اند و از سوی دیگر درک و شناخت مفاهیم پیچیدهٔ عشق عرفانی را برای مخاطبان و خوانندگان ساده‌تر و ملموس‌تر می‌کنند. روش تحقیق کیفی بوده و داده‌ها از غزلیات حیدری وجودی جمع‌آوری و استعارهٔ مفهومی عشق در آن‌ها شناسایی، دسته‌بندی و تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که شاعر با بهره‌گیری از حوزه‌های مبدأ متنوّع و عمدتاً برگرفته از تجربه‌های جسمانی و ادراکی استعارهٔ ساختاری و هستی‌شناختی همچون آتش، نور، خورشید، گلزار، گلشن، بهار، خزان، درد، بیماری، درمان،

جنگ، شهادت، پادشاه، پناه‌گاه، بار، پوهنتون، مدرسه و پیر رهنما، توانسته است مفاهیم انتزاعی و پیچیدهٔ عشق را به‌شکلی ملموس، محسوس و قابل ادراک برای خواننده بازنمایی کند. این نگاشت‌های استعاری افزون بر بیان تجربه‌های شخصی و عاطفی شاعر، فرایند فهم و انتقال مفاهیم پیچیدهٔ عشق را نیز تسهیل می‌کنند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نظام استعاری در غزلیات حیدری وجودی، تجربهٔ عاشقانه را از سطح احساسات فردی به سطحی شناختی، قابل تحلیل و انتقال‌پذیر ارتقا می‌بخشد.

**کلمات کلیدی:** ادبیات معاصر، استعارهٔ مفهومی، حوزهٔ مبدأ، حوزهٔ مقصد، زبان‌شناسی‌شناختی، شعر عرفانی، عشق.

**۱. مقدمه**

**اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالَمِینَ وَالصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ عَلی سَیدِالْمُرْسَلِینَ وَعَلَی اٰلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِینَ.**

دانش زبان‌شناسی شناختی از جریان‌های نسبتاً نوپا در زبان‌شناسی معاصر است و استعارهٔ مفهومی یکی از مباحث اساسی آن به‌شمار می‌آید. این نظریه نخستین‌بار به‌صورت نظام‌مند توسط جورج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰م) مطرح شد. برخلاف نگاه سنتی که استعاره را پدیدهٔ زبانی، ادبی یا زیبایی‌شناختی می‌دانست، این دیدگاه استعاره را امری شناختی می‌شمارد؛ یعنی درک یک حوزهٔ مفهومی بر اساس حوزهٔ دیگر که برای انسان آشناتر و محسوس‌تر است. بنابراین استعارهٔ مفهومی در تحقیق‌های زبان‌شناسی شناختی و تحلیل معناشناختی مفاهیم انتزاعی جایگاه ویژهٔ یافته است. این استعاره‌ها بر نوع رابطه‌های معنایی میان واژه‌ها استوار است و نشان می‌دهد که انسان امور انتزاعی را از طریق تجربه‌های حسی و ملموس خود می‌فهمد؛ زیرا درک ما از جهان، مستقیم و بی‌واسطه نبوده بلکه بر مبنای تأثیرات و محدود کنندهٔ دانش بشر و زبان شکل می‌گیرد و استعاره‌ها نگاشت‌های مفهومی هستند، ازاین‌رو آن‌ها بخشی از دستگاه مفهومی اند، نه ساختارهای زبانی (نیلی‌پور، ۱۳۹۸، ص. ۱۲۸). لیکاف و جانسون می‌گویند: «درون‌مایهٔ استعاره عبارت است از درک و تجربهٔ چیزی برحسب چیز دیگر، یا دیدن چیزی از نظرگاه چیز دیگر» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹، ص. ۹). همچنین جانسون باور دارد که انسان با مشاهدهٔ حرکت و تجربهٔ خود و سایر پدیده‌های عینی و متحرک، ساخت‌های مفهومی را در ذهنش به وجود می‌آورد (فروزان‌فر و دیگران، ۱۳۹۷، ص. ۳۵٤).

آثار ادبی، به‌ویژه شعر، با ساختار استعاری زبان پیوندی ژرف دارد و در چارچوب نظریهٔ استعارهٔ مفهومی از حوزهٔ مبدأ، حوزهٔ مقصد و نگاشت‌های گوناگون برخوردار می‌شود؛ نگاشت‌هایی که مفاهیم انتزاعی را ملموس و قابل‌فهم می‌سازد. بنابراین استعاره تنها در زبان ظاهر نمی‌شود، بلکه بخشی از اندیشه و نظام مفهومی بشر است. در ادبیات فارسی دری نیز مفاهیم انتزاعی فراوانی وجود دارد که برای فهم بهتر، به‌صورت استعاره‌های حسی و عینی بیان شده‌اند. بر این اساس، تحقیق حاضر اهمیت ویژهٔ می‌یابد؛ زیرا هدف آن شناخت و بررسی ایده‌های عشق در غزلیات حیدری وجودی ـ یکی از برجسته‌ترین شاعران عرفانی معاصر کشور ـ با رویکرد زبان‌شناختی در چهارچوب استعارهٔ مفهومی می‌باشد.

ازاین‌رو تحقیق حاضر در پی آن است که نشان دهد استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی چگونه سامان یافته است، تا چه اندازه قابلیت عینی، هستی و حسی دارد و شاعر از کدام حوزه‌های مبدأ ـ متکی بر تجربه‌های جسمانی و فرهنگی ـ بهره برده است.

از آن‌جا که استعارهٔ مفهومی از گرایش‌های نوین در تحقیقات زبان‌شناختی و تحلیل معنایی مفاهیم انتزاعی زبان و آثار ادبی است، زیرا در این نظریه، استعاره‌های مفهومی به بیان روابط میان ذهن و زبان انسان می‌پردازد؛ چون درک ما از جهان واقعی مستقیم و بلافاصل نیست، بلکه ادراک ما بر مبنای تأثیرات و محدود کنندهٔ دانش بشر و زبان شکل می‌گیرد. بدین ترتیب مبانی فکری، فرهنگی و اجتماعی عشق عرفانی حیدری وجودی با اصول و مبانی زبان‌شناختی و نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، سبب درک و فهم اندیشه و فکر آن می‌شود. بدین ترتیب مسألهٔ اساسی و مهم این تحقیق بررسی و تحلیل استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات او بوده، فهم و درک شعر آن نیاز مهم شمرده می‌شود. همچنان شناخت تازه از استعاره، در مطالعات ادبی نگرش تازه‌یی را در پی داشته که بر اساس آن فضای ذهنی و فکری شاعر معاصر بیش‌تر شناخته می‌شود. درواقع استعاره‌های مفهومی روزنهٔ دیگری را برای درک، شناخت و تحلیل متون ادبی عرفانی می‌گشاید. از آن‌جا که مفاهیم انتزاعی و ذهنی مستقیماً قابل فهم تجربهٔ حسی نیستند، شاعر برای درک و بیان آن‌ها از استعاره‌های مفهومی بهره می‌گیرد؛ چونکه استعارهٔ مفهومی، یکی از سازوکارهای شناختی مهم است که با نگاشت ویژگی‌های محسوس، ملموس و دیدنی از یک حوزهٔ مبدأ به یک حوزهٔ مقصد، مفاهیم ذهنی و انتزاعی عشق عرفانی را در قالب تجربه‌های حسی، دیدنی و ملموس سازمان‌دهی کرده و آن‌ها را برای ذهن مخاطبان قابل درک و فهم‌پذیر می‌کنند. از همین جهت، شناخت آن مسألهٔ مهم در شعر معاصر پنداشته می‌شود.

بنابراین نگارندگان این تحقیق تلاش دارند به این پرسش‌ها، پاسخ دهند که؛ استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی با کدام حوزه‌ها و نگاشت‌ها شکل گرفته است؟ و شاعر بیشتر از کدام حوزه‌های محسوس برای فهم‌پذیر کردن عشق استفاده کرده است؟ و پاسخ به این پرسش‌ها مشخص می‌سازد که کارکرد استعارهٔ مفهومی به‌عنوان ابزار شناخت مفاهیم انتزاعی، امکان درک ژرف‌تر از اندیشه‌های حیدری وجودیِ مرتبط با عشق را فراهم می‌سازد. و ازآن‌جا که استعاره‌های مفهومی اغلب به‌صورت ناخودآگاه در ذهن شکل می‌گیرند، بررسی آن‌ها برای فهم دقیق‌تر مفاهیم انتزاعی شعر حیدری وجودی ضرورتی اساسی به‌شمار می‌رود.

استعارهٔ مفهومی با رویکرد زبان‌شناختی از قدامت چندان زیادی برخوردار نیست. نظریهٔ استعارهٔ مفهومی به صورت منسجم از سوی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مطرح شد. از این‌رو استعارهٔ مفهومی با رویکرد تازه، عمر کوتاه دارد و در ادبیات ما از موضوع‌های تازه به شمار می‌آید، باوجود آن هم تحقیق‌های در این مورد، در سال‌های پسین در ایران صورت گرفته است که احمد فروزانفر (۱۳۹۸) «تحلیل زبان‌شناسانه استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات امیر خسرو دهلوی» انجام داده است (فروزانفر، ۱۳۹۸). زهره قربانی مادوانی و سمیه آقابابائی (۱٤۰۰) تحلیل مقایسه‌یی استعاره‌های مفهومی در اشعار فروغ فرخزاد و غدة السمان با تکیه بر حوزهٔ مفهومی عشق را به نشر رسانیدند. آنان چنین دریافتند که

ساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و جهان‌بینی‌های ذهن این دو شاعر زن از دو ناحیهٔ متفاوت و دو سرزمین جداگانه، در ارتباط با عنصر عشق متفاوت است. هرچند بار معنایی منفی چون درد، غم، نابودگر، ستمگر، آسیب‌رساننده، ناعادلانه است. بار مثبت مانند سرزندگی، آرامش‌بخش، حیات‌بخشی، نشاط‌آور نیز قابل مشاهده است. حوزه‌های مبدأ چون آتش، نور، آفتاب، شراره، مهتاب، فانوس، انسان، جادوگر، لباس، عصا، درد و زخم، مدرسه، باران، قطره، توفان، رود، زلزله، دریا، حیوان، ...آمده است (قربانی مادوانی و آقابابائی، ۱۴۰۰). طوری که دیده می‌شود تا هنوز پیرامون استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی، تحقیق و بررسی صورت نگرفته است. ازاین‌رو اهمیت و ضرورت انجام تحقیق حاضر آشکار و نوآوری تحقیق حاضر قابل اعتنا است.

## ۲. روش تحقیق

روش تحقیق حاضر، کیفی و مبتنی بر تحلیل داده‌هاست و با رویکرد زبان‌شناسی شناختی، به تحلیل و توصیف استعاره‌های مفهومی عشق می‌پردازد. در نهایت، آمار مربوط به این استعاره‌ها نیز ارائه می‌شود. از لحاظ مکان‌یابی داده‌ها، تحقیق از نوع کتابخانه‌ای است و منابع مورد استفاده شامل مراجع علمی معتبر و دانش زبان‌شناختی است. در این تحقیق، ابتدا به شناخت ماهیت استعاره‌های مفهومی پرداخته شده و سپس به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی از شاعران برجسته جریان شعر عارفانه معاصر توجه شده است. روش کار چنین است در نخست ابیاتی که به حوزهٔ مفهومی عشق مرتبط هستند، از غزلیات وی استخراج و مورد تحلیل قرار گرفته و در ادامه حوزه‌های مبدأ دسته‌بندی و براساس نوع استعاره‌های ساختاری و هستی‌مند توصیف و تحلیل شده است. نهایتاً بسامد همهٔ قلمروهای مبدأ و نگاشت‌های آن‌ها در یک جدول آماری ارائه گردیده است.

## ۳. مبانی نظری

اداکردن معنای واحد از راه‌های گوناگون ممکن است و یکی از این راه‌ها استعاره است. ارسطو استعاره را «استعمال نام چیزی برای چیز دیگر» (هاوکس، ۱۳۸۰، ص. ۱۹) می‌دانست و شمیسا آن را به معنای «عاریه خواستن لغتی به‌جای لغت دیگر» تعریف کرده است(شمیسا، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۳). استعاره پدیدهٔ نوظهور در زبان نیست و نمونه‌هایی از آن در شعر مصری ناشناس حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد دیده شده است (Righard et al., 2010, P. 7). در نظریهٔ سنتی، استعاره صرفاً آرایهٔ ادبی تلقی شده و یک شگرد بلاغی برای بیان مفاهیم خیال‌انگیز شمرده می‌شد و پیوند آن با تفکر و اندیشه بررسی نمی‌گردید؛ اما استعارهٔ مفهومی در زبان‌شناسی شناختی، فراتر از شگرد ادبی است و ابزاری برای کشف ساختار نظام شناختی ذهن انسان محسوب می‌شود. این مدل جدید از زبان‌شناسی، یکی از خلاق‌ترین و جالب‌ترین رویکردهای مطالعهٔ زبان و اندیشه است (اونز، ۱۳۹۸، ص. ۱۳). بناءً این رویکرد زبان را نمودی از نظام تصور ذهنی می‌داند؛ به این معنا که گوینده ایده‌ها را در واژه‌ها جای می‌دهد و آن‌ها را به شنونده منتقل می‌کند (Lakoff & Johnson, 1980, 10).

لیکاف و جانسون در سال(۱۹۸۰) با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم»، دیدگاه تازۀ در دانش زبان‌شناسی شناختی ارائه دادند و به باور آنها: انسان استعاری می‌اندیشد و با استعاره زندگی می‌کند؛ زیرا نظام مفهومی ما، آنچه با آن فکر و عمل می‌کنیم، اساساً ماهیتی استعاری دارد. اگر نظام مفهومی ما عمدتاً استعاری باشد، اندیشه، تجربه و رفتار ما نیز تا حدی استعاری است، هرچند معمولاً از این ساختار آگاه نیستیم و به‌طور ناخودآگاه در مسیرهای خاصی فکر و عمل می‌کنیم. یکی از راه‌های کشف این مسیرها، بررسی زبان است، زیرا زبان بازتابی از نظام ذهنی و تفکر ماست (Lakoff & Turner, 1989, p. 1). ازاین‌رو لیکاف و جانسون تمایز سنتی میان زبان ادبی و زبان حقیقی را از بین بردند. براساس این دیدگاه، استعاره پلی میان یک حوزۀ منبع، که معمولاً ملموس یا آشنا است، و یک حوزۀ مقصد، که اغلب انتزاعی یا کمتر آشناست، محسوب می‌شود (Righard et al., 2010, P. 6). به بیان دیگر: «استعاره‌های مفهومی، درک یک حوزۀ انتزاعی را بر اساس تجربۀ عینی و ملموس امکان‌پذیر می‌سازند» (Lakoff & Johnson, 1980, P. 13).

براین اساس تعریفی که زبان‌شناسان از استعاره ارائه می‌دهند، اصولاً با تعریفی که این مقوله نزد بلاغیون مطرح می‌شود، بسیار متفاوت است (بهاروند و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۸۹). ازاین‌رواستعاره‌های مفهومی معمولاً ناخودآگاه شکل می‌گیرند و استفاده از حوزه‌های مفهومی برای فهم حوزه‌های دیگر نیز عمدتاً ناخودآگاه است. اساس این رابطه را که میان دو حوزه شکل می‌گیرد «نگاشت» نامیده‌اند. مجموعه‌یی را که دارای مفهومی حسی و عینی‌تر است، حوزۀ مبدأ یا منبع، و مجموعۀ دیگر را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر است، حوزۀ مقصد یا هدف می‌نامند. لیکاف استعاره را «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» تعریف می‌کند(هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲٤). در این دیدگاه، استعاره دیگر بر پایۀ واژه‌ها نیست، بلکه بر روابط مفهومی میان حوزه‌های مبدأ و مقصد شکل می‌گیرد و هر واژه در حوزۀ مبدأ ذهن ما را برمی‌انگیزد تا حوزۀ مقصد را بهتر درک کنیم.

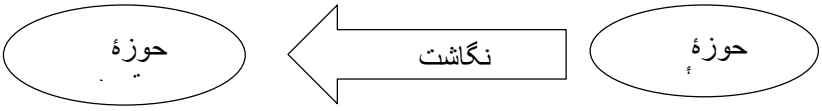


**۵. تحلیل داده‌ها**

استعارۀ مفهومی در گسترۀ وسیع‌تر زبان‌شناختی طی چند دهۀ اخیر شکل گرفته و به بررسی ماهیت زبان، ذهن و ارتباط آن‌ها با تجربه‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. از این‌رو، استعاره و معنا اساساً در هم تنیده‌اند و از طریق آن تجربه‌های انسانی درک می‌شوند (Righard et al., 201, P. 2). استعاره با جنبه‌های خاصی از ساختار مفهومی مرتبط است. بخشی از ساختار یک مفهوم می‌تواند از طریق وارد کردن ساختارهای حوزۀ دیگر به‌صورت استعاری بهتر درک شود، در حالی که بخش دیگری از آن ممکن است مستقیماً و بدون استعاره قابل فهم باشد (Lakoff & Turner, 1989, P. 58).

در این جستار، اشعاری که برای شناخت و درک عشق از حوزه‌های دیگر به‌کار رفته‌اند، بررسی و تحلیل می‌شوند. در میان غزلیات حیدری وجودی، مفاهیم متنوعی از حوزه‌های مبدأ به حوزۀ هدف

عشق نگاشت شده‌اند، زیرا زندگی اساساً عشق معنوی است و انسان در چارچوب اندیشهٔ استعاری زندگی می‌کند (فروزان‌فر و دیگران، ۱۳۹۷، ص. ۳۵٦). مفهوم عشق در لغت شگفت دوستی به حسن محبوب، یا درگذشتن از حد در دوستی، و یا مرضی است که به سبب وسواسی مردم را به سوی خود خلط می‌کند؛ همچنان تسلیط فکر بر نیک پنداشتن بعضی صورت‌ها را عشق می‌گویند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص. ۱۵۹۰۰). همچنین عشق محبت مفرط را گویند و نیز دوستی حق را گویند که با وجود طلب و جد تمام باشد (توسلی افشار، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۲)؛ و در ادبیات عرفانی «عاشق جویندهٔ حق را گویند، وجود دوستی تمام و جد بلیغ» (توسلی افشار، ۱۳۸۹، ص. ۹۹). بدین لحاظ عشق از اصلی‌ترین مفاهیم در متون ادبیات است و مفاهیم مرتبط با آن نیز امور انتزاعی، ذهنی و پیچیده هستند، برای ملموس تر شدن آن در قالب تشبیه و استعاره بیان می‌شوند (صمیمی‌فر و دیگران، ۱۴۰۰، ص. ۸۷). بنابراین، حیدری وجودی، با بهره‌گیری از تصویرهای ادبی که ریشه در تجربهٔ فرهنگی، ادبی و اجتماعی او دارد، عشق را با استفاده از تصاویر و قلمروهای متفاوت بیان کرده است که به‌صورت دریافتنی و از طریق حواس پنج‌گانه به مخاطب منتقل می‌شوند. حوزه‌های مبدأ یا قلمروهای منبع در اشعار وی به ترتیب بسامد به شرح زیراند:

### ٤-١. عشق به مثابهٔ آتش

مفهوم آتش در ادبیات فارسی دری به‌ویژه در تمثیل‌ها، تشبیهات و استعاره‌ها مورد توجه سرایشگران و نویسندگان بوده است؛ و شاعران در دوره‌های گوناگون تاریخ ادبیات ما، برای القای معانی ضمنی و ثانوی مورد نظر خود از این حوزهٔ مفهومی و واژه‌های مشترک آن بهره برده‌اند. (قربانی مادوانی و آقابابایی، ۱٤۰۰، ص. ۲۸۱). حتی مولانا در آغاز مثنوی معنوی، نیز همه شراره‌های عشق را به آتش تشبیه کرده و نشان داده است که این همه شراره‌ها و جوشش‌ها از همان آتش ناشی می‌شوند؛ یعنی همان عشق (مولوی بلخی، ۱۳۸٤).

استعارهٔ «عشق آتش است» یکی از استعاره‌های پرکاربرد در زبان و حتی سایر حوزه‌های فرهنگی مانند فیلم و کارتون است (پور ابراهیم و دیگران، ۱۳۹٦، ص. ٦۱). طبق رویکرد استعارهٔ مفهومی، استعاره‌ها فقط در زبان حضور ندارند؛ بلکه در فکر و اندیشه نیز جاری هستند و برای اندیشیدن دربارهٔ پدیده‌های جهان به کار می‌روند. این ایده که شاعر برای فهم یک حوزه، از حوزهٔ دیگر بهره می‌گیرد، تجربهٔ عشق را حسی و قابل دریافت می‌سازد (Elena & Zsofia, 2017,p. 16).

از این‌رو در غزلیات حیدری وجودی، استعارهٔ عشق به مثابه آتش با بسامد بالا تکرار می‌شود و تصویر عشق را به صورت نیرویی پاک کننده و ویرانگر ارائه می‌دهد. نگاشت‌های آتش در اشعار او، به منظور پاک‌سازی وجود انسان از حرص، هوا و خواهش‌های نفسانی، به کار رفته است و همزمان حرارت، سوزندگی، پاک‌کنندگی و هیجان عاشقانه را منتقل می‌کند. عاشق در این آتش می‌سوزد و از سوختن خشنود است؛ این آتش نه تنها موجب هلاکت، بلکه سبب سلامت و پالایش عاشق می‌شود و حیات عاطفی او را به حرکت و جوشش وامی‌دارد. او از قلمرو منبع آتش با نگاشت‌های گوناگون از قبیل:

منبع حرارت و گرما، نیروی انرژی‌زا، سوز و گداز، شعله و شراره، دود و بی‌دودی، ابزار آتش‌دان، قلمرو پختگی و دگرگونی، داغ شدن، و حتی منبع نور، برای بیان مفاهیم انتزاعی عشق بهره برده است. این نگاشت‌ها شبکهٔ واحد را شکل می‌دهند که شدت رنج، روشنایی، دگرگونی و بلوغ تجربهٔ عشق را بازنمایی می‌کند. نمونه‌هایی از اشعار او به این شرح است:

حیدری! گرمی آه و نالهٔ من شاهد است — سال‌ها در سینه دارم آتش بی دود را (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۶)

اگرچه عشق تو برگ و بر وجودم سوخت — هنوز شعلهٔ من بی شرار و بی دود است (همان، ۹۵)

سوختم در آتش بیداد هجران سوختم — سوختم من روز و شب پیدا و پنهان سوختم (همان، ۳۱۶)

چنان در آتش عشق تو جان من سوزد — که از حرارت آن تار و پود تن سوزد (همان، ۱۹۵)

در غزلیات بررسی‌شده بیش از (۱۶۰) بار حوزهٔ آتش مشاهده می‌شود که نشان‌دهندهٔ مرکزیت این قلمرو منبع در اشعار او است. ویژگی‌های آتش -شدت، سوزندگی، دگرگونی، پختگی و بی‌قراری- به‌خوبی معانی عشق را نشان می‌دهد. همچنین، همان‌طور که آتش دود تولید می‌کند، عشق نیز همراه با آه و اشک است؛ گاهی این آتش عشق بدون دود است. آتش و عشق هر دو می‌توانند ویرانگر باشند و شدت عشق در برخی موارد شبیه آتش دوزخ توصیف شده است. در نهایت، تصویر ویژهٔ آتش در شعر او، تجربهٔ ذهنی و درونی عشق را برای خواننده به‌صورت دیدنی و حسی نمایان می‌کند.

### ٤-٢. عشق به مثابهٔ گلشن، باغ و بهار

در این محور، حوزه‌های مبدأ از طبیعت رونده گرفته شده‌اند؛ مانند گلزار، بستان، گلشن، چمن، باغ، درخت، کشتزار، سایه، ثمر، سبزه، بهار و خزان. این تصاویر در ذهن شاعر بر اساس زندگی اجتماعی و فرهنگی وی، که با امور حسی و طبیعی سروکار دارد، شکل گرفته‌اند. دل عاشق در شعر حیدری وجودی شبیه باغ و گلشن زنده و رونده است؛ گل محبت در آن می‌روید و اگر از آب معرفت سیراب نشود، می‌خشکد. بهار عشق حتی در دل خزان و پیری نیز حیات تازه می‌بخشد؛ زیرا بهار حقیقی، یعنی عشق حقیقی، بی‌خزان است و زوال نمی‌پذیرد. از این رو، در شعر او، عشق حالت گذرا یا هوس‌آلود ندارد، بلکه نظامی زیستی و جاودان است که دل، جهان و سرنوشت انسان را شبیه باغی سبز معنا می‌کند.

عشق در این استعاره‌ها شبیه دانه در دل انسان می‌روید و قابلیت رشد و ثمر دادن دارد. معشوق همچون درختی است که با عشق پرورش می‌یابد و میوه می‌دهد؛ میوهٔ که همانا وصال الهی است. همان‌گونه که روییدن گل‌ها و سبزه‌ها جهان را زیبا و لذت‌بخش می‌کند، عشق نیز دنیا را زیباتر و لذت‌بخش می‌نماید.

این نگاشت‌ها امور ذهنی و انتزاعی عشق را به شکل قابل دیدن و حسی برای مخاطب نمایان می‌سازند؛ نمونه‌ها:

مهر تو نورسته به باغ دلم تا که شود صاحب و برگ و نوا (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۲۸)

در گلشنی که عشق و امید است یار ما کوتاست دستبرد خزان از بهار ما (همان، ۳۷)

بهاران را خزانی است در پی بهار ما بهار بی خزان است (همان، 109)

**٤-۳. عشق به مثابهٔ خورشید**

حیدری وجودی برای تصویرسازی‌های خود پیرامون واژهٔ عشق، از ساختارهای متعددی مانند خورشید، ماه و کوکب بهره گرفته است. بررسی نمونه‌های شعری او نشان می‌دهد که عشق در نگاه او گاه شبیه خورشید است؛ پرتو جمال معشوق، همانند تابش خورشید، عاشق را بی‌اختیار به حرکت وامی‌دارد. همان‌گونه که گیاه به نور و تابش آفتاب نیازمند است عاشق نیز به نور عشق نیاز دارد. عشق در این نگاشت‌ها، گاه خورشید و گاه کوکب جاویدتاب است؛ یعنی هم مرکز عالم معنا و هم نشانهٔ دوام و ازلیت. همان‌طور که تاریکی جهان توسط خورشید روشن می‌شود، عشق نیز دل را روشن می‌سازد و رسیدن به وصل الهی از طریق این روشنایی و معرفت ممکن می‌شود. نگاه معشوق (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ٣٤) نور شوق را در دل عاشق می‌پاشد و حیات درونی او را می‌آفریند.

از این رو، عشق خورشیدگونه، دل، جان و حتی جهان را در مدار تابش، نور و گرمای خود معنا می‌بخشد. بهره‌گیری شاعر از این حوزه‌های مبدأ با نگاشت‌های متفاوت، حوزهٔ مقصد را برای مخاطب قابل دیدنی و ملموس می‌سازد؛ زیرا همه در جهان هستی با حسی بودن و ویژگی‌های خورشید آشنا هستند و این تداعی‌ها به فهم بهتر ایدهٔ عشق توسط خواننده کمک می‌کنند.

عشق، سیمین کوکب جاویدتابی بود و هست در سپهر آفرینش آفتابی بود و هست (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ١٤٢)

آفتاب آمد دلیل آفتاب عشق ما کار ما راگر د لیلی هست غیر از کار نیست (همان، ۱۵۱)

روشنگر قلمرو دل‌های عاشق است آن سوی این زمین سیه، آفتاب من (همان، ٤١٦)

**٤-٤. عشق به مثابهٔ رنج، درد و بیماری**

از آن‌جاکه یادگرفته‌های ذهن انسان در مغز حاصل تجربه‌های محیطی است و این ماهیت ناخودآگاهی دارد. و مفاهیم انتزاعی به یاری ساختارهای استعاری زبان، بیان می‌شود (نیلی‌پور، ۱۳۹۳، ص. ٤٩).

ازاین‌رو در غزلیات شاعر، عشق با صفاتی مانند رنج، درد و بیماری بسامد گسترده دارد؛ زیرا فراق یار همواره موجب رنج خاطر و درد بی‌درمان می‌شود. این نگاشت‌ها با ایجاد تصاویر زنده، حوزهٔ عشق را بهتر مفهوم‌سازی می‌کنند و شاعر از آن به وفور بهره گرفته است. نگاشت عشق به رنج و درد، بیانگر این است که تجربهٔ عاشقانه تنها شامل شادی و وصال نیست، بلکه با درد، فقدان و هجران نیز همراه است. این استعاره‌ها به خواننده کمک می‌کنند تا جنبه‌های روانی و احساسی عشق را به شکل ملموس درک کند.

بیا که درد و الم خیمه زد به دشت دلم　　فراق روی تو آخر گلیم غم گسترد
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹٤)

به جز درد و غم، روی عشرت ندیده　　ز هجران روی تو شد سال‌ها دل
(همان، ۲۹٤)

درد فراق کیست؟ گرفته است خواب من　　آرام برده، از دل پر اضطراب من
(همان، ٤۱٦)

این استعاره‌ها تصویر واضحی از جنبه‌های منفی عشق ارائه می‌دهند و نشان می‌دهند که عشق، علاوه بر زیبایی و شور، حامل درد، رنج و آزردگی است. از این طریق، خواننده می‌تواند تجربهٔ عشق را به شکل کامل و چندوجهی درک کند.

### ٤-۵. عشق به مثابهٔ دریا

دریا، آب بسیار و گستردهٔ است که محوطهٔ وسیعی را فرا می‌گیرد؛ در زبان عربی به آن بحر و در زبان فارسی دریا گویند. در شعر حیدری وجودی، دریا به عنوان حوزهٔ مبدأ برای عشق با ویژگی‌هایی همچون ژرفا، بی‌کرانگی، خروشانی و ناپیدایی کران‌ها به کار رفته است. این ویژگی‌ها به عشق نگاشت می‌شوند و ابعاد متفاوت تجربهٔ عاشقانه را بازنمایی می‌کنند. عشق در این نگاشت‌ها همانند بحر بی‌کران؛ خروش و غوغای امواج، شدت و ناآرامی تجربه‌های عاشقانه را نشان می‌دهد. «رفتن در آغوش بحر» مفهوم فنا و از خودگذشتگی را منتقل می‌کند؛ عاشق در دریای عشق سرسپرده و رها می‌شود. کشتی بی‌لنگر، مفهوم ذهنی دل‌سپردگی و توکل را نمایان می‌سازد و موج‌ها، حرکت مداوم عاشق از خود به سوی معشوق را نشان می‌دهند. حتی در برخی موارد شاعر از دریای پنجشیر بهره می‌گیرد که عشق را دریایی مأمن و همزمان میدان تلاطم جان تصویر می‌کند.

به چار سوی و به ته و بالا به‌شکل و صورت به　　اگر بدانی و گر ببینی حضور دریاست
لفظ و معنا جلوه فرما
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۵)

روز و شب طوفانی امواج سودای توام

تـا روم از خویش چون امواج در آغوش بحر کشـــتی بـی لـنگر آغوش دریـای توام (هـــمـــان، ۲۹۹)

لطف کن ای عشـــق، ای پیدای ناپیدا بیا (همان، ۷۷)

نگاشت‌های فوق تصویر واضحی از عشق بی‌کران، ناپایدار و خروشان ارائه می‌دهند و خواننده را قادر می‌سازند تا تجربهٔ عشق را به شکل محسوس و حسی درک کند.

**٤-٦. عشق به مثابهٔ نور**

در شعر عرفانی، یکی از بنیادی‌ترین الگوها، تصویر عشق به مثابه نور و روشنایی است. حیدری وجودی با بهره‌گیری از این نگاشت‌های مفهومی، تجربهٔ درونی عشق را با حوزهٔ مبدأ نور قابل فهم می‌سازند؛ زیرا وجود نور امکان دیدن اشیا را فراهم می‌کند (انوری، ۱۳۸۲، ج ۸، ص. ۸۰۱۷). بدین ترتیب، عشق در این استعاره‌ها نیروی روشن‌کنندهٔ است که روان، زبان و جهان را از تاریکی به روشنایی می‌برد. در شعر حیدری وجودی، روان و ذهن انسان همچون فضایی تاریک پنداشته می‌شود که تنها با نور الهی و عشق قابل درک است. نگاشت‌هایی مانند طور معرفت، کوکب، صبح، تجلی، شمع و چراغ، روشنایی درونی آدمی را به تصویر می‌کشند و نشان می‌دهند که روشنایی عشق تنها محدود به مهارت‌های بیرونی نیست. دوگانگی‌های نور و تاریکی، روشن و سیاه نیز نشان می‌دهد که عشق معیار اصلی سنجش هستی است؛ هرچه به نور (عشق) نزدیک‌تر شویم، روشن‌تر می‌شویم. تابش نور حتی سنگ بی‌ارزش را به گوهر تبدیل می‌کند و وجود عاشق نیز با این تابش اعتبار پیدا می‌کند.

خداوندا! به نور خویش روشن کن روانم را چراغ طور عشـــق و معرفـت گردان زبـانم را (حـیـدری وجـودی، ۱۳۹۹، ص. ۲۵)

ای عشـــــق مـــقـــدس الـــهـــی تـو نـوری و عـالـم از تـو روشـــن

بهـار آیـهٔ سـبز حضـور انسـان اسـت

ای نـور حضـــور مـاه و مـاهـی مـا را دل و دســـت و رو ســـیـاهـی (همان، ٥١٤)

به هرچه وا نگری نور عشـق و عرفان اسـت (همان، ١٤١)

نور در شعر او، علاوه بر ماه و خورشید، از طریق چراغ و شبچراغ نیز به تصویر کشیده شده است. شاعر بر این نکته تأکید دارد که چراغ عشق هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود و همواره روشنایی و هدایت‌بخشی خود را حفظ می‌کند. «تا نگردد گل، چراغ عشق مجنون از جهان» (همان، ۱۷۲)

شب چراغ مهر و مه را آن سوی وهم و گمان — آن سوی وهم و گمان روشنگری جز عشق نیست

(همان، ١٥٤)

نگاشت‌های نور نیز به خواننده کمک می‌کنند تا مفهوم انتزاعی عشق را به شکل ملموس و حسی درک کند.

### ٤-٧. عشق به مثابهٔ حیات و زندگی

در شعر حیدری وجودی، عشق در چارچوب استعاره‌های مفهومیِ حیات‌محور و طبیعت‌مدار بازنمایی شده است؛ به‌گونهٔ که شاعر با بهره‌گیری از حوزه‌های مبدأ چون آب، زمین، رویش، گوهر، نبض و جهش، عشق را به‌مثابهٔ نیرویی زاینده، آفریننده و هستی‌بخش به تصویر می‌کشد و جهان تنها از رهگذر عشق واجد نبض و حرکت می‌گردد. بدین‌سان، عشق نه صرفاً حالتی عاطفی، بلکه اصل فطری و بنیادینِ هستی معرفی می‌شود که هم معیار زنده‌بودن انسان است و هم ابزار شناخت و معنابخشی به عالم؛ رویکردی که با مبانی زبان‌شناسی شناختی هم‌خوان است و عشق را به‌عنوان سازهٔ مفهومی و کلان در نظام اندیشگی شاعر تثبیت می‌کند.

نازم این شهکارهای عشق مادر زاد را — رنگ و رونق می‌دهد این عالم ایجاد را

(حیدری وجودی، ١٣٩٩، ص. ٣٥)

دل که بی شور طلب شد، صاحبش را مرده گیر — زنده گفتن دور باشد از خرد، تابوت را

(همان، ٣٣)

ز اشک ناب محبت که زندگی بخش است — صفای دامن ناز تو پرگهر بادا

(همان، ٢٧)

نگاشت‌های فوق، عشق را به عنوان نیروی حیاتی و زاینده نشان می‌دهند که تمام هستی و جریان زندگی به آن وابسته است و آن را از ابعاد انتزاعی به شکل قابل حسی و فهم برای خواننده منتقل می‌کنند.

### ٤-٨. عشق به مثابهٔ قاتل

در غزلیات حیدری وجودی، عشق گاه به مثابه قاتل، جنگ و شکارچی تصویر شده است و با رویکرد عرفانی و حماسی، شاعر تجربه‌های عاشقانه را با مرگ، شهادت و فداکاری مفهوم‌سازی می‌کند. نگاشت‌های حوزهٔ مبدأ مانند ایثار، شهید شدن، شمشیر، تیغ، خنجر و خون، امور ذهنی و انتزاعی عشق را به شکل حسی و ملموس برای مخاطب ارائه می‌دهد. و از دیدگاه حیدری وجودی، عشق همانند قاتل و شکارچی است که عاشق را قربانی می‌کند، اما این قربانی شدن بیهوده نیست؛ بلکه همچون شهید، خون و فداکاری عاشق ارج‌گزاری می‌شود و افتخارآمیز است. این نگاشت‌ها، عشق را نه تنها تجربهٔ دردناک بلکه نوعی مسیر تعالی و افتخار معنوی نشان می‌دهند.

در راه عشق کشته شدن افتخار ماست
می‌گفت روح زندهٔ منصور، دار را
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۷)

امید زندگی جاودانه ای دارم
که عشق، جوهر شمشیر قاتل است مرا
(همان، ٤١)

ای پاسدار مهر و محبت نگاه تو
گردون شهید گردش چشم سیاه تو
(همان، ٤٤٠)

بسمل تیر نگاهت را تپیدن باز نیست
زیر تیغت هرچه باداباد، افتادیم ما
(همان، ٦٣)

در این نگاشت‌ها نیز عشق، پرقدرت، ویرانگر و تعالی‌بخش است و همانند قاتل و شکارچی، عاشق را می‌سوزاند و قربانی می‌کند، اما این فرایند، تجربهٔ افتخارآمیز و مسیر تعالی معنوی محسوب می‌شود.

**٤-٩. عشق به مثابهٔ نیرو و توانمندی**

حیدری وجودی برای درک بهتر امور ذهنی و انتزاعی عشق، آن را نماد توانمندی، محرک و عامل از خود رهایی دانسته است؛ نمونه‌هایی مانند بازو، نیروی پرتحرک، عامل کوتاه شدن شب، وسیلهٔ نجات، رونق‌بخشیدن و ابزار درک جهان، به کار رفته‌اند. بدین ترتیب، عشق تنها یک احساس یا عاطفه نیست، بلکه ابزاری توانمند است که انسان را رها، حرکت‌پذیر و پرقدرت می‌سازد. این نگاشت‌ها نشان می‌دهند که عشق عامل تحول، پیشرفت و حرکت درونی انسان است و او را قادر می‌سازد تا از محدودیت‌ها و دشواری‌های زندگی عبور کند.

نشان مرد مرد، از خود رهایی است
به زور بازوی عشق توانا
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۲۹)

چه تأثیر است در چشمی که از جا می‌برد
ما را
به یک مژگان زدن آن‌سوی دنیا می‌برد ما را
(همان، ۲۹)

زیر بار امانت متعال
عشق تاب من و توان من است
(همان، ٤١)

استعاره‌های مفهومی فوق عشق را به عنوان نیرویی فعال، توانمند و عامل تغییر و رهایی تصویر می‌کنند و مخاطب را قادر می‌سازند تا مفهوم انتزاعی عشق را به شکل حسی و ملموس درک کند.

**٤-١٠. عشق به مثابهٔ شراب**

واژهٔ شراب و مفهوم مستی در ادبیات عرفانی کاربرد گستردهٔ دارد. از این‌رو، به‌کارگیری واژهٔ «مست» برای عاشق و تصویرسازی عشق به شکل شراب، زیربنای استعاره‌های مفهومی در شعر حیدری وجودی را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه شاعر، عشق همانند شرابی است که عاشق را مست و بی‌خود می‌کند، و

کسی که از عشق دور است، مانند آدمی مخمور و بی‌حوصله است. دیدار معشوق و لطف او موجب رفع این خمار می‌شود. این مستی و نشهٔ ناب، که بسامد بالایی در غزلیات او دارد، نگاشت رهایی از قیود و جهان مادی و تجربهٔ خالص عشق است. این شراب، بیدارکننده، گرمابخش و روشنایی‌آفرین تصویر شده است و عاشق را به جوشش و نشاط وجودی می‌رساند.

یاد ایامی که در سر شور و مستی داشتم نشه‌ها از بادهٔ جام الستی داشتم (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۲۰)

باغی که شعله‌های شراب است آب او بیداری بلوغ بهار است خواب او در موجهٔ نگاه تو جوشد شراب او (همان، ٤٣٣)

خمخانه‌ای که نه طبقش ساغری بود جانی که یافت نشئهٔ ناب شراب عشق دل در برش عصارهٔ انگور می‌شود (همان، ۲۲۵)

نگاشت‌های بالا عشق را به عنوان نیرویی نشاط‌آور، رهایی‌بخش و شعله‌ور درونی تصویر می‌کنند که مخاطب را قادر می‌سازد تجربهٔ درونی و خالص عشق را به شکل حسی و ملموس درک کند.

### ٤-۱۱. عشق به مثابهٔ گرما

استعاره‌های مفهومی عشق بر محور گرما و حرارت در غزلیات حیدری وجودی با تکرار حدود ۳۵ بار مشاهده می‌شوند. عشق در این سروده‌ها با حوزهٔ گرمی و حرارت‌دهنده، فهم و شناخته می‌شود. این گرما حیات عاطفی و معنوی انسان را زنده نگه می‌دارد و نگاه معشوق همانند موجی گرمابخش تصویر شده است. در مقابل، سردی دل نشانهٔ عدم حضور عشق و فقدان انرژی عاطفی است. بدین ترتیب، عشق منبع گرما و هستی برای زندگی انسان محسوب می‌شود و حتی این گرما می‌تواند به آفتاب جهان نیز تاب دهد: «گرمی به آفتاب جهان تاب می‌دهد» (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۲۹٤)

روشنی و گرمی دل‌هاست در هر انجمن گل مکن یا رب چراغ دودمان عشق ر (حیدری وجودی، ۱۳۹۹،

بیا ز برق نگه، باز گرم کن دل من ص. ٤٠)

که بی تو سرد شده آتشین ترانهٔ دل (همان، ۱۹۵)

نگاشت‌های فوق عشق را به عنوان نیرویی حیاتی، توانمند و زنده‌کننده تصویر می‌کنند و مخاطب را قادر می‌سازند تا اثرات درونی و معنوی عشق را به شکل ملموس درک کند.

### ٤-۱۲. عشق به مثابهٔ شی ویرانگر و جنون‌آور

شاعر، عشق و مفاهیم مرتبط با آن، مانند فراق، را به شکل یک شی ویرانگر و دیوانه‌کننده به تصویر کشیده است. عشق آگاهانه و ناگزیر باعث بربادی، آشفتگی و جنون می‌شود و عاشق را سر به بیابان

می‌برد. این نگاشت‌ها با بهره‌گیری از حوزه‌های ملموس، امور انتزاعی عشق را به شکلی هستی‌بخش و قابل درک برای مخاطب ارائه می‌کنند. در متون ادب فارسی، چه در حوزهٔ عرفانی و چه در حوزهٔ زمینی، عشق اغلب با جنون و دیوانگی همراه است؛ زیرا هنگام آزاد شدن دل از قید عقل، همهٔ هستی عاشق در گرو معشوق قرار می‌گیرد و آرزوی دیدار او، این آشفتگی و مدهوشی را افزایش می‌دهد. بدین ترتیب، چنین تصاویر استعاری، مفهوم انتزاعی عشق را برای مخاطب ملموس و قابل فهم می‌سازند.

خوب می‌دانم که در عشق است بربادی مرا  نیست در راه محبت جای آبادی مرا
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۸٤)

می‌روم ز کوی دوست، می‌شوم بیابانی  می‌کشم ز نای دل ناله‌های چوپانی
(همان، ٤۹۷)

دیوانه شدم ای عشق، دیوانه ترم خواهی  مستانه شدم ای عشق، مستانه‌ترم خواهی
(همان، ۵۱۳)

جنون عشق به صحرا کشید کارم را  گرفت از گرو عقل اختیارم را
(همان، ٤۵)

این نگاشت‌ها عشق را به عنوان نیرویی ویرانگر، شیدا و دیوانه‌کننده تصویر می‌کنند که عاشق را از محدودیت‌ها و نظم عقلانی رها کرده و تجربهٔ هیجانی و معنوی عشق را به شکلی حسی و ملموس برای مخاطب بازنمایی می‌کنند.

### ٤-۱۳. عشق به مثابهٔ پیر و رهنما

شاعر، عشق را با رویکرد عرفانی به مثابه پیر، رهنما، انسان کامل، استاد و همراه تصویر کرده است. این نگاشت‌ها باعث می‌شوند مخاطب امور ذهنی و انتزاعی عشق را بهتر درک کند؛ زیرا هر خواننده با آموزگار یا مرشد و نقش راهنمایی او آشنا است؛ بنابراین حوزهٔ مقصد را سریع‌تر می‌شناسد. او عشق را هدایت‌گر زندگی و مسیر کمال انسانی معرفی کرده و حرکت انسان در زندگی را به یک سفر تشبیه می‌کند که عشق راهنما و همراه اوست. بدین ترتیب، عشق نقش راهبری، پشتیبانی و رشد معنوی انسان را ایفا می‌کند.

در ره پر پیچ و تاب زندگی ای همرهان  عشق دوران ساز پیر کامل ما بوده است
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۱٤۱)

عشق باشد مرشد من، صاحب ارشاد من  رهنما و رهگشا و حامی و استاد من
(همان، ٤۱۷)

عشق اگر یاری و همراهی نماید عاقبت

به غیر عشق در این وادی جنون انگیز کیست داند تا کجاها میرساند خویش را
(همان، ۳۸)

کسی دگر نبود پیر دستگیر مرا
(همان، ٤٧)

در این استعاره‌ها نیز عشق به عنوان نیرویی هدایت‌گر، همراه و راهبر نشان داده می‌شود که مسیر انسان را در زندگی و کمال معنوی روشن و قابل درک می‌سازد و تجربهٔ عشق را به شکل حسی و ملموس برای مخاطب بازنمایی می‌کند.

**٤-١٤. عشق به مثابهٔ درمان و دارو**

در ادبیات فارسی، گرچه عشق گاه ویرانگر و عامل بیماری و رنج تصویر شده است، در برخی ابیات نیز در نقش طبیب و دارو نمود یافته است. عشق می‌تواند درد بی‌درمان، درد پیری و دیگر رنج‌ها را درمان کند. در این نگاشت‌ها از مفاهیمی مانند درمان، دارو، طبیب، شفا و دوا استفاده شده است که حوزهٔ مقصد (عشق) آرامش روحی، رهایی از رنج و بازسازی درونی را تداعی می‌کند. حیدری وجودی حتی شکوه از درد عشق را نوعی بلهوسی می‌داند، زیرا همین درد همزمان نقش بیماری و دوا را ایفا می‌کند.

درد بی درمان دل را عشق درمان است و بس نخوت ناز طبیبان خوش نمی آید مرا
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ٤٥)

نگاه گرمت آیات شفا است خوشا دردی که درمانش تو باشی
(همان، ٤٩٣)

شکوه از درد عشق، بلهوسی است چون تو درد و دوای من باشی
(همان، ٤٩٢)

نگاشت‌های فوق عشق را به عنوان نیرویی شفابخش و آرامش‌دهنده تصویر می‌کنند که مخاطب را قادر می‌سازد تجربهٔ درونی و معنوی عشق را به شکل ملموس و حسی درک کند و همزمان به ویژگی‌های دوگانهٔ عشق-رنج و درمان-آگاه شود.

**٥-١٥. عشق به مثابهٔ پناه و تکیه‌گاه**

در ادبیات عرفانی، عشق گاهی به شکل پناه‌گاه و مأمن تصویر شده است. حیدری وجودی نیز از این گونه استعاره‌ها بهره برده و عشق را به عنوان تکیه‌گاه و مأمن امن خود معرفی کرده است. در غزلیات او، عشق تنها تکیه‌گاه انسان در برابر سختی‌ها و دشواری‌های زمان و روزگار است و امنیت و آرامش درونی را برای عاشق فراهم می‌آورد.

در پناه عشق، در گرما و سرمای زمان — همچو سرو آزاده و سرسبز و شادابیم ما (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ٦٣)

به غیر عشق که آخر گرفت دست مرا — نکرد هیچ کسی رحم بر من مسکین (همان، ٤٣٣)

می‌گریزم در حصار عشق از چنگ خرد — نیست ما را در دو عالم جز محبت مأمنی (همان، ٥١٢)

به دوران درنمی‌مانی، به پایی سر نمی‌مانی — بود عشق توانا حامی و پشت و پناه تو (همان، ٤٤١)

در این نگاشت‌ها عشق به عنوان نیرویی امن، حمایت‌کننده و پشتیبان تصویر می‌شود که مخاطب را قادر می‌سازد تجربهٔ درونی عشق را به شکل ملموس و حسی درک کند و جایگاه حیاتی آن در زندگی انسان را بازشناسی نماید.

### ٤-١٦. عشق به مثابهٔ شهر

در این محور، استعاره‌های مفهومی با نگاشت‌های گوناگون از قبیل شهر، آبادی، خانه، وادی، دشت و صحرا، عشق را حسی و ملموس کرده‌اند. در غزلیات حیدری وجودی، عشق همچون شهری آباد و پایدار تصویر شده است که همواره زنده و پویاست، و در نبود آن، جهان و شهر جز ویرانه‌ای بیش نیست.

در دیار عشق ای دردی کشان — فرحتی بی فرحتی داریم ما (حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ٦٤)

هر چیز که دیدی به جهان رو به خراب است — جز عشق که مقصورهٔ آباد من این است (همان، ۱۱۹)

بی وجود نازنینت شهر کابل، ناز من — در نگاه حسرتم دامان هامون گشته است (همان، ۱۲۳)

این نگاشت‌ها عشق را به عنوان نیرویی پایدار، آبادکننده و حیات بخشنده تصویر می‌کنند که مخاطب را قادر می‌سازد ابعاد معنوی و وجودی عشق را به شکل ملموس درک کند و اهمیت آن را در شکل‌دهی به زندگی انسانی بازشناسی نماید.

### ٤-١٧. عشق به مثابهٔ پادشاه

حیدری وجودی در برخی غزلیات خود، عشق را به مثابه پادشاه و سرور معرفی کرده است. در این نگاشت، عاشق جز عشق هیچ سردار و حاکمی را به رسمیت نمی‌شناسد و عشق، فرمانروای قلب و

قلمرو معنوی اوست. چنین تصویری جایگاه ویژه و سلطهٔ عشق بر زندگی و روان انسان را به نمایش می‌گذارد و آن را قدرتمند و بی‌رقیب نشان می‌دهد.

عشق داند که در قلمرو دل شعر من شاهد و جنون من است
به گدایی خویش می‌نازم عشق جاوید پادشاه من است
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۱۴۳)

عشق است در قلمرو معنی زهی شرف شاه غیور مملکت بی زوال دل
(همان، ۲۹۵)

جز عشق مرا سرور و سردار دگر نیست در دورهٔ پیری دل و دلدار دگر نیست
(همان، ۱۵۲)

استعارهای مفهومی فوق عشق را به عنوان نیرویی مقتدر، حاکم و هدایت‌گر تصویر می‌کنند که تمام قلمرو وجود عاشق را تحت سلطهٔ خود دارد و نشان‌دهندهٔ قدرت و ارزش مطلق عشق در زندگی انسان است.

### ٤-١٨. عشق به مثابهٔ پرنده

حیدری وجودی در برخی از غزلیات خود، عشق را به مثابه پرنده تصویر کرده است. در این نگاشت، عشق وسیلهٔ برای رهایی از محدودیت‌های جسمانی و معنوی است و پرواز آن نماد رسیدن به اوج، آزادی و وحدت است. تن به منزلهٔ زندان و قفس است و عشق مانند پرندهٔ که بال و پر دارد، عاشق را از این قیدها رها می‌سازد. گاهی نیز شاعر از تصویر افسانوی سیمرغ برای نشان دادن رهایی و تعالی استفاده کرده است.

کند پرواز در اوج سپهر عشق و آزادی رهایی بخش از زندان تن سیمرغ جانم را
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۲۵)

در عشق گر دل من بال و پر کشد از بند ناروا و روا می‌کشد مرا
(همان، ٤٢)

نگاشت‌های بالا عشق را به عنوان نیرویی آزادکننده و تعالی‌بخش تصویر می‌کنند که عاشق را از قیدهای دنیوی رها کرده و او را به اوج معنوی و وحدت با حقیقت می‌رساند.

### ٤-١٩. عشق به مثابهٔ جنگ

در غزلیات حیدری وجودی، عشق گاهی به مثابه میدان نبرد و پیکار تصویر شده است. این نگاشت مفهومی با استفاده از ابزارهای جنگی، انقلاب، سنگر، شهادت و اصطلاحات مربوط به جنگ، عشق را تجربهٔ پرتنش، جسورانه و مبارزه‌جویانه جلوه می‌دهند. عاشق در این استعاره با سختی‌ها، دردها و موانع، همانند سرباز در میدان جنگ، روبه‌رو می‌شود و از پای نمی‌نشیند.

در سنگر مبارزه با لشکر فراق  با سینهٔ فراخ و جبین گشاده‌ام
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۰۳)

روزی که عشق کشور اندیشه‌ام گرفت
کار من از تصرف سود و زیان گذشت
(همان، ۱۷٦)

این نگاشت‌ها عشق را به عنوان نیرویی فعال، مبارز و فداکار تصویر می‌کنند که عاشق را در رویارویی با سختی‌ها به پایداری و شجاعت فرا می‌خواند و تجربهٔ درونی عشق را به گونهٔ حسی و ملموس به مخاطب منتقل می‌سازد.

### ٤-۲۰. عشق به مثابهٔ گوهر

بر اساس نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، استعاره‌ها تنها در زبان حضور ندارند، بلکه در اندیشه و فکر نیز نقش دارند و برای اندیشیدن دربارهٔ جنبه‌های مختلف جهان به‌کار می‌روند (Elena & Zsofia, 2017, P. 16) در غزلیات حیدری وجودی، عشق با استعارهٔ «گوهر نایاب» مفهوم‌سازی شده است. در این نگرش، عشق به مثابه گوهر، ارزش ذاتی و حقیقت نهفتهٔ انسان را آشکار می‌سازد و کمال و تعالی روحی انسان را نمایان می‌کند. عشق می‌تواند ارزش و زیبایی ذاتی انسان را مانند تبدیل فلز به زر آشکار سازد و نشان دهد که ارزش انسان از بیرون به او افزوده نمی‌شود، بلکه با عشق حقیقت پنهان او متجلی می‌گردد.

در نگاه عالم و آدم تویی  دفتر خود را نمی‌خوانی چرا
گر ز چاه تن برآیی یوسفی  روز و شب در بند زندانی چرا
گر بدانی گوهر کانی تویی  عاشق لعل بدخشانی چرا
(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ۳٤)

کیمیای عشق انسانی کفایت میکند  کی کشد هرگز دل ما منت اکسیر را
(همان، ۳۸)

تا که اکسیر نگاهت کرد جانا زر مرا  در صف ذرات بودم، عشق شد زرگر مرا
(همان، ٤٦)

نگاشت‌های فوق عشق را به عنوان نیرویی ذاتی، تحول‌آفرین و ارزش‌آفرین معرفی می‌کنند که انسان را از درون غنی می‌سازد و تجربهٔ عاشقانه را به صورتی ملموس و قابل درک برای مخاطب بازنمایی می‌کند.

### ٤-۲۱. عشق به مثابهٔ بار

در غزلیات حیدری وجودی، عشق گاهی به مثابه بار تصویر شده است. این نگاشت مفهومی نشان می‌دهد که عشق می‌تواند مسئولیت‌آور و همراه با رنج و دشواری باشد، همانند باری که بر دوش انسان

سنگینی می‌کند. با این حال، این بار جنبهٔ افتخارآمیز نیز دارد؛ زیرا عاشق با تاب و توان و صبر، این بار را تحمل می‌کند و تجربهٔ عشق را به صورت فعال و پرمعنا تجربه می‌سازد.

جز بار غم عشــق که بار دو جهان اســت  بر دوش دل خســتهٔ من بـار دگر نیســت (حیـدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۱۵۲)

در بردن بـار غم عشــقم بـه جز از عشــق  ای همســفران! تـاب و توان دگری نیســت (همان،۱٦۱)

بـار فـراق یـار کشــیـدم بـه افـتـخـار  تـاب و تـوان و صــبـر، مـحـبـانـه داشــتم (همان، ۳۱۹)

این استعاره‌ها عشق را به عنوان نیرویی سنگین، مسئول و در عین حال ارزشمند معرفی می‌کند که عاشق را به تحمل، صبر و وفاداری فرا می‌خواند و تجربهٔ درونی عشق را به مخاطب منتقل می‌سازد.

### ٤-۲۲. عشق به مثابهٔ کمند

از آن‌جا که معنای زبانی دایرة المعارفی بوده و مستقل از دیگر حوزه‌های شناختی نیست، همچنان معنای زبانی بر اساس کاربرد عینی و تجربه به دست می‌آید (حکیمی، ۱۳۹۸، ص. ۱۸۷). بدین ترتیب در غزلیات حیدری وجودی، عشق گاهی به مثابه کمند تصویر عینی شده است. در این نگرش، عشق مانند کمندی است که بر دل عاشق افکنده می‌شود و او را در بند خود می‌کشد. همان‌طور که کمند شکار را از حرکت و اختیار باز می‌دارد، عشق نیز عاشق را اسیر و دلبسته می‌کند. با این حال، این کمند نه تنها محدودکننده، بلکه وسیلهٔ برای رهایی و تعالی نیز هست؛ عاشق با افتادن در دام عشق از عالم مادی فراتر می‌رود و به تجربهٔ والای معنوی دست می‌یابد.

آشـیانت عالم بالاسـت، ای شـهباز قدس!  بـا کـمـنـد عشــق از دنـیـا و مـافـیـهـا برآ (حیـدری وجـودی، ۱۳۹۹، ص. ۳۳)

چه ســان رها شــوم از دام عشــق کز اول  بـه حلقه حلقهٔ گیســوی دوســت دل بســتم (همان،۳۱۸)

من نـه تنها گشــته ام مرهون خلق خوب او  رمز و راز دلنوازی بـاخود و بیگـانـه داشــت (همان، ۱٦٦)

این نگاشت‌ها، عشق را هم به عنوان نیرویی اسیرکننده و هم وسیلهٔ تعالی‌بخش معرفی می‌کند که تجربهٔ عاشقانه را برای مخاطب ملموس و قابل درک می‌سازد.

### ٤-۲۳. عشق به مثابهٔ دانش و مدرسه

از آن‌جا که عشق کیفیت حیات هستی است. اگر مفهوم گستردهٔ عشق را درک کنیم، شاید بتوانیم گفت که هیجان و شوری که هر پدیده را در هستی رو به کمال می‌برد، و آن تلاشی که برای بلند بردن و

رسیدن به اوج هر کیفیتی در عوامل طبیعت موجود است، سببی جز عشق ندارد (صبور، ۱۳۴۹، ص. ۲). ازاین‌رو شاعر با بهره‌گیری از حوزه‌های مبدأیی چون مدرسه، درس، پوهنتون، شاگرد، دفتر و لوح، تجربهٔ عاشقانه را در قالب یادگیری، دانش‌اندوزی و تربیت روح مفهوم‌سازی می‌کند .در این چارچوب، عشق به صورت پوهنتونی تصویر می‌شود که حتی عقل پیر و خرد فرهیخته نیز نیازمند آن است. گویا عشق همان درسی است که پایان‌ناپذیر است و انسان را دائماً در مسیر یادگیری، تحول و کمال قرار می‌دهد. این نگاشت مفهومی، عشق را از یک امر انتزاعی به تجربه‌ای قابل لمس تبدیل کرده است؛ تجربهٔ که در آن، عاشق همچون دانشجوی همیشگی در صنف درس عشق حضور دارد.

هرکه شد شاگرد دانشگاه عشق و عاشقی  کامیاب کشور معنی است، او ناکام نیست

(حیدری وجودی، ۱۳۹۹، ص. ۱۵۶)

در مدرسهٔ عشق، رساتر ز نگاهی  کام دگری نیست، زبان دگری نیست

(همان، ۱۶۱)

در این استعاره‌ها عشق نه تنها جایگاه تعلیم و تربیت دارد، بلکه به عنوان منبعی از معرفت معرفی می‌شود که زبانی خاص، منطقی متفاوت و نظام فکری ویژهٔ خود را دارد؛ نظامی که در آن، نگاه جای زبان و دل جای حافظه را می‌گیرد.

**بسامد و درصد حوزه‌های مبدأ و نگاشت‌های آن با مفهوم‌سازی عشق در غزلیات حیدری وجودی**

| شماره | حوزه‌های مبدأ | نگاشت‌ها(نقش و کارکرد مفهومی) | حواس پنجگانه | تعداد | درصد |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | آتش | سوزندگی، تطهیر، فروغ، گرمی | بینایی و لامسه | ۱۶۸ | %۱۵,۸ |
| ۲ | بهار و گلزار | نو شدن، شکفتن، زیبایی، طراوت | بینایی، لامسه، بویایی و چشایی | ۱۴۲ | %۱۳,۴ |
| ۳ | خورشید | مرکزیت، حیات‌بخشی، سلطه، گرمی | بینایی | ۸۵ | %۸ |
| ۴ | نور | هدایت، روشنایی، بصیرت | بینایی، لامسه | ۷۳ | %۶,۸ |
| ۵ | درد و بیماری | رنج، گرفتاری، ابتلا | لامسه، بینایی | ۷۳ | %۶,۸ |
| ۶ | دریا | بی‌کرانی، عظمت، غرق‌سازی | بینایی، لامسه، شنوایی | ۶۴ | %۶ |
| ۷ | حیات و زندگی | رویش، آفرینندگی، رشد | بینایی، لامسه | ۵۱ | %۴,۸ |
| ۸ | قاتل | نابودی عقل، تسلیم، تسخیر | لامسه، بینایی و شنوایی | ۴۵ | %۴,۲ |
| ۹ | نیرو و توانمندی | نجات، از خود رهایی، رونق بخشی | بینایی، لامسه | ۴۳ | %۴ |
| ۱۰ | شراب | نشاط، رهایی، بیخودی، دیوانگی | چشایی، بینایی، لامسه، بویایی | ۴۲ | %۴ |
| ۱۱ | گرما | حیات‌بخشی، طاقت‌فرسایی | لامسه | ۳۵ | %۳,۳ |
| ۱۲ | ویرانگر و جنون‌آور | نابودی، آشفتگی، دیوانگی | لامسه، بینایی | ۳۵ | %۳,۳ |
| ۱۳ | پیر و رهنما | هدایت، رشد معنوی، مرشدی | بینایی، لامسه، شنوایی | ۳۴ | %۳,۲ |

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ١٤ | دارو و درمان | شفا، نجات، رهایی | چشایی، لامسه | ٢٨ | %٢,٦ |
| ١٥ | پناه و تکیه‌گاه | حمایت، امنیت، نجات از سختی | لامسه و بینایی | ٢١ | %١,٩ |
| ١٦ | شهر و آبادی | آرامش، آبادانی، معنابخشی | بینایی و چشایی | ١٩ | %١,٨ |
| ١٧ | پادشاه | حکم‌فرمایی بر دل، اطاعت، فرمانبرداری | بینایی | ١٨ | %١,٧ |
| ١٨ | پرنده | پرواز، رهایی، عروج معنوی | بینایی، لامسه، شنوایی | ١٨ | %١,٧ |
| ١٩ | جنگ | مبارزه، ایستادگی، شهادت | لامسه و بینایی | ١٦ | %١,٥ |
| ٢٠ | گوهر | ارزش ذاتی، تعالی‌بخشی، کیمیاگری | بینایی و لامسه | ١٥ | %١,٤ |
| ٢١ | بار | سنگینی، مسئولیت، رنج بردن | لامسه | ١٣ | %١,٢ |
| ٢٢ | کمند | اسارت، تسخیر دل، جذب، رهایی از دنیا | لامسه، بینایی و شنوایی | ١١ | %١ |
| ٢٣ | مدرسه و دانش | درس، تربیت روح، رشد عقلانی-عرفانی | بینایی و شنوایی | ٩ | %٠,٨ |
| مجموع | | | | ١٠٥٨ | %١٠٠ |

## ۵. نتیجه‌گیری

در پایان این تحقیق روشن شد که استعارهٔ مفهومی یکی از رویکردهای بنیادین در زبان‌شناسی شناختی، که نخستین بار لیکاف و جانسون مطرح کردند، نقشی اساسی در فهم روابط میان ذهن، زبان و تجربهٔ انسانی دارد. بر اساس این نظریه، یک قلمرو انتزاعی از طریق یک قلمرو حسی، عینی یا تجربی فهم و سازمان‌دهی می‌شود. یکی از مهم‌ترین این مفاهیم انتزاعی، عشق است؛ مفهومی که از گذشته تاکنون در اندیشهٔ شاعران و عارفان جایگاهی بنیادین داشته و همواره از دل تجربه‌های انسانی برآمده است. حیدری وجودی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران معاصر فارسی دری، دیدگاه خود را دربارهٔ عشق به‌طور گسترده در قالب استعاره‌های مفهومی بیان کرده است. بررسی غزلیات او بر مبنای نظریهٔ استعارهٔ مفهومی عشق نشان داد که ۲۳ حوزهٔ مبدأ با نگاشت‌های گوناگون در قالب ۱۰۵۸ مورد استعارهٔ مفهومی عشق شناسایی و طبقه‌بندی می‌شود. این حوزه‌های مبدأ شامل مفاهیمی چون: آتش، نور، خورشید، بهار، گلزار، باغ، چراغ، گرما، دریا، قاتل، قتل، جنگ، بار، درد، بیماری، دارو، پادشاه، شهر، آبادی، تکیه‌گاه، پرنده، پیر و رهنما، استاد، مدرسه و دانش است.

بیشتر این حوزه‌ها کاملاً حسی‌اند و با استفاده از حواس پنجگانه درک می‌شوند؛ در این میان، حس بینایی و لامسه بیشترین بسامد را دارند. استعاره‌ها در غزلیات او با صفات مثبت و منفی همراه‌اند: حوزه‌های مانند دارو، درمان، پناه‌گاه، نور، چراغ، بهار، پرنده، پرواز، گوهر، استاد، پیر، رهنما، مدرسه،... بار معنایی مثبت دارند. در مقابل قاتل، قتل، جنگ، بار، بیماری، درد، رنج، ویرانگر، جنون‌آور،... با بار معنایی منفی ظاهر شده‌اند. همچنین برخی حوزه‌ها دارای دو وجه متقابل هستند؛ مانند آتش که هم سوزنده (منفی) و هم پاک کننده (مثبت)، گرما هم حیات‌بخش و هم طاقت‌فرسا، شراب هم لذت‌بخش و زوال آور عقل، کمند هم پیوند دهنده و هم اسارت آور، شهر هم نماد امنیت و هم نماد ویرانی، و دریا هم نماد عظمت و هم عامل غرق شدن به تصویر کشیده شده اند. این

دوگانگی نشان می‌دهد که عشق در غزلیات وجودی پدیدهٔ تک‌ساحتی نیست، بلکه چندلایه، متحول و واجد ابعاد متناقض است.

در مجموع می‌توان گفت که استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات حیدری وجودی، صرفاً بازتاب احساسات شخصی شاعر نیستند، بلکه ابزاری شناختی برای ساختن، سامان‌دهی و انتقال مفاهیم پیچیدهٔ انتزاعی محسوب می‌شوند. این استعاره‌ها تجربهٔ ذهنی و انتزاعی عشق را به صورتی دیدنی، ملموس و قابل فهم با حواس پنجگانه در اختیار خواننده قرار می‌دهند و بدین‌وسیله امکان درک متفاوت و عمیق‌تری از عشق را فراهم می‌سازند. در فرجام تحقیق پیشنهاد می‌شود که ایدهٔ عشق در دیوان حیدری وجودی بررسی گردد تا جهان‌بینی و اندیشهٔ او بهتر شناخته شده و با حوزه‌های دیگر نیز تطبیقی و مقایسی تحقیقات انجام پذیرد که فهم بهتر صورت گیرد.

## ٦. مآخذ


اونز، ویوین. (۱۳۹۸). *زبان‌شناسی شناختی*. ترجمهٔ جهان‌شاه میرزابیگی. تهران: آگاه.

بهاروند، نازنین و دیگران. (۱۴۰۱). «بررسی استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات سعدی بر پایهٔ نظریات لیکاف و جانسون». *نشریهٔ علمی سبک‌شناختی نظم و نثر فارسی بهار ادب*، دورهٔ ۱۵ (۸۲)، صص ۸۳-۱۰٦.

پور ابراهیم و دیگران. (۱۳۹٦). «استعاره‌های مفهومی عشق در زبان شعر و زبان روزمره». *مجلهٔ شعر پژوهی بوستان ادب پوهنتون شیراز*، ۹ (۲)، صص ٤۹- ٦٦.

توسلی افشار، مصیب. (۱۳۸۹). *کاربرد اصطلاحات عرفانی در ادبیات*. زنجان: دانش.

حسن‌زاده، حسن و حمیدفر، علی‌اصغر. (۱۳۹۸). «استعارهٔ ادبی و استعارهٔ مفهومی». *تحقیق‌نامهٔ نقد ادبی و بلاغت پوهنتون علامه طباطبایی*، ۹ (۳)، صص ۱-۲۲.

حکیمی، مطیع الله. (۱۳۹۸). *تاریخ زبان‌شناسی (یک نگاه کوتاه)*. تخار: گنج.

حیدری وجودی، غلام حیدر. (۱۳۹۹). *دیوان حیدری وجودی*. چاپ دوم. کابل: انجمن دوستداران بیدل.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. ج ۱۰، چاپ دوم. تهران: *پوهنتون*.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). *بیان*. چاپ نهم. تهران: فردوس.

صبور، داریوش. (۱۳٤۹). *عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی*. تهران: زوّار.

صمیمی‌فر، سمیرا و دیگران. (۱٤۰۰). «استعاره‌های مفهومی حوزهٔ عشق در خسرو و شیرین نظامی». *تحقیق‌نامهٔ نقد ادبی بلاغت*، سال ۱۰، شماره ۲، صص ۸۱- ۱۰٤.

فروزان‌فر، احمد و دیگران. (۱۳۹۷). «*تحلیل زبان‌شناسانهٔ استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات امیر خسرو دهلوی*». *فصل‌نامهٔ تخصصی سبک شناسی نظم و نثر بهار ادب*، ۲ (۱۲)، صص ۳٤۹- ۳٦۹.

فروزانفر، احمد. (۱۳۹۸). «تحلیل زبان‌شناسانهٔ استعارهٔ مفهومی عشق در غزلیات امیرخسرو دهلوی». *فصل‌نامهٔ تخصصی سبک‌شناختی نظم و نثر فارسی بهار ادب*، ۱۲ (٤٤)، صص ۳٤۹- ۳۷۰.

قاسم‌زاده، حبیب الله. (۱۳۷۹). *استعاره و شناخت*. تهران: فرهنگان.

قربانی مادوانی، زهره و آقابابایی، سمیه. (۱٤۰۰). «*تحلیل مقایسه‌ای استعاره‌های مفهومی در اشعار فروغ فرخزاد و غاده السمان با تکیه بر حوزهٔ مفهومی عشق*». *مجلهٔ متن تحقیقی پوهنتون علامه طباطبایی*، ۲۵ (۸۹)، صص ۲۷۵- ۳۰۵.

قربانی مادوانی، زهره و آقابابائی، سمیه. (۱۴۰۰). «تحلیل مقایسه‌یی استعاره‌های مفهومی در اشعار فروغ فرخزاد و غاده السمان با تکیه بر حوزهٔ مفهومی عشق». *مجلهٔ متن‌پژوهی ادبی*، دورهٔ ۲۵ (۸۹)، صص ۲۷۳- ۳۰۵.

مولوی بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۴). *مثنوی معنوی از روی تصحیح نیکلسون به کوشش مهدی آذر یزدی خرمشاهی*. چاپ هشتم. تهران: مرکز.

نیلی‌پور، رضا. (۱۳۹۳). *زبان‌شناسی و آسیب‌شناسی زبان*. ویراست دوم، چاپ دوم. تهران: هرمس.

نیلی‌پور، رضا. (۱۳۹۸). *زبان‌شناسی شناختی*. چاپ سوم. تهران: هرمس.

هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «*نظریهٔ استعارهٔ مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون*». *مجلهٔ ادب تحقیقی ایران*، ٤ (۱۲)، صص ۱۱۹- ۱٤۰.

هاوکس، ترانس. (۱۳۸۰). *استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.

Elena, Semino & Zsofia, Demjen. (2017). *Metaphor and Language*. UK: Routledge.

Lakoff, George & Mark, Johnson. (1980). *Metaphors We Live By*. London: Chicago.

Lakoff, George & Mark, Turner. (1989). *More than Cool Reason A Field Guide to Poetic Metaphor*. London: Chicago.

Richard, Stott et al.(2010). *Metaphors in Cbt Building Cognitive Bridges*. Oxfo